



”
زمزمه
محبت
 “

مصاحبه با استاد دکتر محمد جواد شریعت

شدیم.
 دعوت ما را بزرگوارانه پذیرفت و
 از اصفهان به تهران آمد. آماده بود که
 هیچ نکته را ناکفته نگذارد. پس اگر
 نکته‌ای ناکفته مانده باشد، تقصیر و
 قصور از ماست که در سنت اقامت
 کوتاهش در تهران، نستوانستیم همه
 پرسیدنی‌ها را در قالب سؤال
 بگنجانیم. و نیز از فرصتی که کوتاه بود
 و گذشت.
 آنچه می‌خوانید، حاصل گفتگوی
 ماست با دکتر شریعت و نیز ادبی
 احترام به استادی که از کمک به
 پیشرفت کتابهای درسی و رشد آموزش
 ادب فارسی دریغ نخواهد کرد.
 و با تشکر از دوست دیرینه ایشان
 استاد دکتر غلامرضا ستوده که در این
 مصاحبه، ما را یاری کردند.

در سمینار انجمن استادان زبان و
 ادبیات فارسی که به سال ۱۳۵۶ در
 تهران برگزار شد، سخنان دکتر محمد
 جواد شریعت، سخن اغلب دبیران
 ادبیات فارسی بود که نمی‌دانستند
 انتقاداتشان را در کدام جمع بگویند.
 آن روز، از حوصله استاد متعجب
 بودم که چگونه توانسته است تمام
 کتابهای ادبیات فارسی را سطر به سطر
 بخواند و نظر بدهد.
 اکتون ۹ سال از آن روز گذشته
 است. و دبیران ادبیات فارسی شریعت
 ویژه‌ای دارند که می‌توان مسائل ادبیات
 فارسی مدارس راه در آن عرضه کرد و
 از صاحب نظران، یاری طلبید. اگر استاد
 شریعت بخواند تجزیهاتش را در
 اختیار دبیران جوان بگذارد، وظیفه
 ماست که عامل این ارتباط باشیم و ...

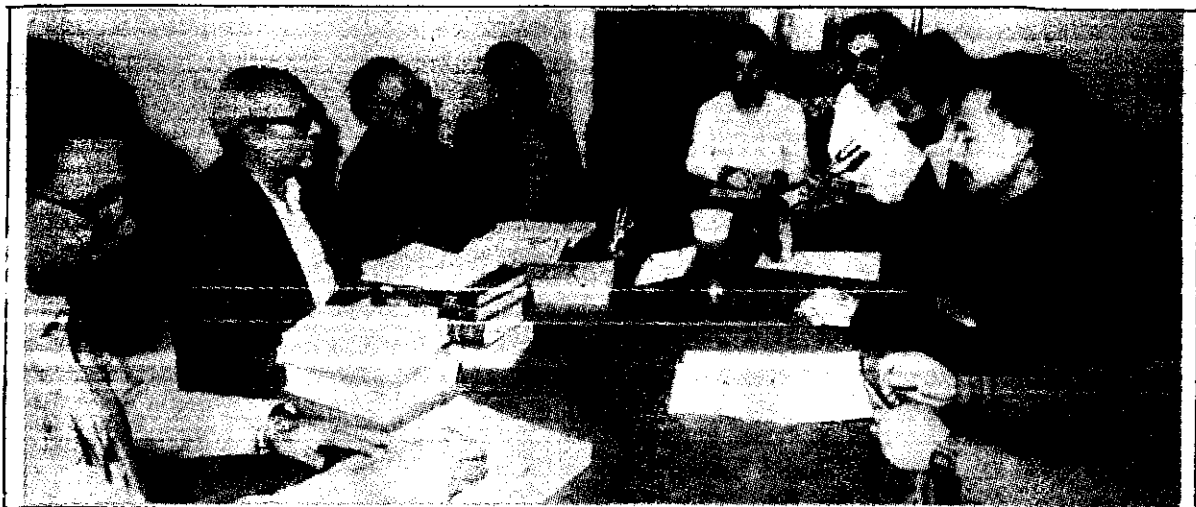
(«سردبیر»)

اهل بیت سروده‌های خود را که در مظلومیت آل
 رسول (ص) و یا نكوهش همکاران بر آنان
 سروده بودند بر امامان می‌خواندند و مورد
 حرمت و انعام قرار می‌گرفتند. داستان
 هاشمیات کمیت و تأییه دعبیل خزاعی را همه
 در خاطر دارند.

در عصر ... از غیبت تا امروز بسیاری از
 بزرگان فقه و علمای شیعه خود شعر
 می‌گفته‌اند و گاهگاه به سرودن غزل
 می‌پرداخته‌اند و به شاعران بخشش می‌کرده‌اند
 که شمه‌ای از آن را در مقدمه مجلد دوم القدير
 می‌توان دید.

پس می‌بینیم شعر هیچگونه گناهی ندارد،
 شعر موهبتی است الهی که هیچ سختی مانند آن
 در طبیعت انسان اثر نمی‌گذارد. این هنر ظریف
 باید در خدمت اجتماع و در راه ارشاد مردمان
 به کار رود و اگر شاعری چنین وظیفه‌ای را
 نادیده گرفت و هنر خود را در راه مخالف به
 کار برد، شعر را نباید محکوم کرد بلکه شاعر
 محکوم است و از شاعر گذشته، اجتماع
 محکوم است که به چنان شاعر مجال شدمی دهد.

- ۱ - عيون الاخبار، دارالکتب ج ۲ ص ۱۸۲
- ۲ - سفینه البحار ج ۱ ص ۷۰۴ - ۷۰۵
- ۳ - الشعراء: ۲۲۴ - ۲۲۶
- ۴ - صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۵ طبع محمدعلی، قاهره
- ۵ - همان کتاب ص ۴۲
- ۶ - آئوردی
- ۷ - انوری ابوردی
- ۸ - ابن هشام ج ۱ ص ۳۹۲
- ۹ - الاصابه، حرف حا قسم ثالث
- ۱۰ - سالالغانی، طبع دارالتقاف، بیروت ص ۱۱۳ - ۱۱۴
- ۱۱ - اغانی ج ۳ ص ۱۷۶
- ۱۲ - ساندیحه سرائی در ایران، (نامه مینوی) و مقدمه شرح
 مشکلات دیوان انوری.
- ۱۳ - الشعراء آیه ۲۲۱
- ۱۴ - تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۵۶
- ۱۵ - مسند احمد ج ۳ ص ۲۶۰ - ۲۶۵ و ج ۶ ص ۳۷۶
- ۱۶ - الشعراء لشعراء ص ۶۲ - الاصابه جزء ۶ ص ۳۰۲
- ۱۷ - الشعراء لشعراء ص ۹۶ الاصابه ج ۶ ص ۲۲۰



دکتر ستوده - بسم الله الرحمن الرحيم. در مورد دوست ارجمندم آقای دکتر محمد جواد شریعت باید عرض کنم و قتی که ایشان دوره دکتری را گذرانده بودند و آماده می شدند برای جلسه دفاع از رساله شان، بنده تازه شروع به تحصیل در دوره دکتری کرده بودم. بنابراین از این حیث فضل تقدم دارند و بسیار فضیلت های دیگر. بعد از این مرحله، که البته زیاد طولانی نبود، آشنایی که با ایشان حاصل شد در انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی بود که بنده دبیر آن انجمن بودم و بر حسب دعوت استادان برای سخنرانی، آقای دکتر شریعت هم دعوت شدند. در یکی از همین جلسات انجمن استادان زبان فارسی همان طوری که آقای صابری فرمودند یک کار خیلی نو ظهور از آقای دکتر شریعت دیده شد. (چون معمولاً اساتید و اعضای هیئت علمی به قدری در مسائل خودشان غرقند که به سطح پایین تر را در میان استادان دانشگاه، ایشان باب کردند، غیر از این، مدتی در کشور چین، در جوار ایشان بوده، در آنجا شاهد بودم که برای تهیه یک فرهنگ فارسی به چینی معلومات و فضیلت و دانش آقای دکتر شریعت چقدر مؤثر و مفید بود و در آنجا هم درسها از ایشان آموختیم. در همین جلسات اخیر «سینار مسائل زبان فارسی» هم مقاله ای که آقای دکتر شریعت عرضه کردند علمی ترین و گویاترین مقاله ای بود که می شد در روشهای تدریس از آن استفاده کرد. در آنجا تازه من دانستم که آنچه درباره ایشان می دانم هنوز کامل نیست. من از ایشان خواهش می کنم سیر علمی شان را خودشان بیان بکنند.

دکتر حداد عادل: بسم الله الرحمن الرحيم. قبل از طرح مسائل و مباحثی که به اصل مصاحبه مربوط می شود، لازم می دانم از استاد عزیز جناب آقای دکتر شریعت تشکر کنم که دعوت هیئت تحریریه رشد ادب و سازمان پژوهش را پذیرفتند و رنج سفر را تحمل کردند و به تهران تشریف آوردند. همچنین از جناب آقای دکتر ستوده تشکر می کنم که دعوت ما را برای شرکت در این مصاحبه پذیرفتند و این نکته را عرض کنم که یکی از ارکان مجلات رشد تخصصی و از جمله رشد ادب، مصاحبه با استادانی است که عمری را در آموزش مواد و مطالب درسی گذرانده اند و اعتقاد داریم که پای صحبت استادان با تجربه نستسن وظیفه ماست و بهترین ارمغانی است که می توانیم به خوانندگان این مجلات بدهیم. آقای دکتر شریعت که در ضمن مصاحبه بیشتر با سوابق علمی شان در کار آموزش ادب فارسی آشنا می شویم از جمله استادانی هستند که ما از روزی که مجله را آغاز کردیم در نظر داشتیم برای مصاحبه خدمتشان برسیم. خوشحالیم و خدا را شکر می کنیم که این توفیق نصیب و این جلسه تشکیل شد. من در حدی که فرصت دارم در جلسه با شما از بحث آقایان استفاده می کنم و توفیق آقای دکتر شریعت را در خدمات علمی و ادبی شان به جمهوری اسلامی ایران از خدا آرزو می کنم و امیدوارم این مصاحبه برای دبیران ادبیات فارسی کشور، پر بار و سودمند باشد. و از آقای صابری خواهش می کنم بحث را ادامه بدهند.

صابری - من فکر می کنم اگر آقای دکتر ستوده شروع بفرمایند مناسب تر باشد. بعد از آن، از استاد شریعت تقاضا داریم مختصری از شرح حال شان را بفرمایند.



دکتر شریعت: بسم الله الرحمن الرحيم. قبل از هر چیز از مسؤلان رشد آموزش ادب فارسی تشکر می‌کنم که لطف فرمودند و بنده را قابل آن دانستند که در این محفل شرکت بکنم. من در هر حال آنقدر شایستگی در خود نمی‌بینم که قابل توجه باشم. عرض کنم حضورتان که بنده در ۱۵ دیماه سال ۱۳۱۵ در شهر اصفهان متولد شده‌ام از پدری آزاد و مادری آزاد و خودم هم فکر می‌کنم آزاد بودم ولی درست ۲۰ سال بعد در ۱۵ دی ۱۳۴۵ یابند عیال و اولاد شدم و دیگر ازین بند آزاد نشدم که نشدم! پدرم اهل دهی بود به اسم طالقونچه و من خودم تا ششم ابتدایی در آن ده درس می‌خواندم. (در ایران ۳ تا طالقان وجود دارد یکی طالقان قزوین یکی طالقان ری و یکی طالقان جی - اسم قدیمی اصفهان، «جی» بوده - طالقان جی همین است که حالا «طالقونچه» شده و به اعتباری محل تولد صاحب این عباد است و مرحوم بهمینار در تحقیق مفصل‌شان راجع به صاحب بن عباد به این مطلب اشاره کرده‌اند). پدر من متشرعی بود با سواد یعنی سوادش از حد یک آخوند ده خیلی بیشتر بود و باید بگویم که معلم اول من او بود. یکی از کارهایی که ایشان کردند این بود که تمام الفبۀ ابن مالک را به تشویق ایشان حفظ کردم. یعنی از همان اول هر روزی ده بیت حفظ می‌کردم و تا آخر هفته باید هفتاد بیت حفظ کرده باشم. بعدها وقتی می‌شنیدم اعرابی را غلط می‌خوانند بلافاصله می‌فهمیدم. مثلاً فرض بگیرید یکی الف و ت را به فتح آخر می‌خواند من خودم فوری به یاد می‌آمد که:

«و ما بستنا والف قد جمعاً

يُكسّر في الجبرو في النصب معاً»
لغات را هم همین‌طور حفظ کردم بعد هم که آمدم اصفهان. تعطیلات که به ده می‌رفتم، کم‌کم تا حد «کفایه» پیش ایشان خواندم یعنی یکی یکی تمام متونی را که طلبه‌ها می‌خوانند، خواندم. ولی متأسفانه ایشان وقتی که من در حدود ۱۷ سال داشتم فوت کرد و بعد من دیگر راه خودم را رفتم ولی اصولاً شاید به‌خاطر همین حفظ کردن متون بود که من در خودم بیشتر از هر چیز ذوق ادبی احساس کردم به طوری که در کلاس هشتم، یعنی کلاس دوم متوسطه قدیم بودم که شعر می‌گفتم و علاقه‌مند به ادبیات بودم. بعد وقتی دیپلم گرفتم بدون هیچ تردیدی در کنکور ادبیات فارسی شرکت کردم و راه را ادامه دادم. بنابراین معلم اول من همان پدرم بود که البته بیشترین حق را به گردن من دارد. بعد در دوره لیسانس بالاترین حق حقیقاً

از آن مرحوم دکتر معین است. مرحوم دکتر معین کسی بود که ما را با تحقیق آشنا کرد. همه دانشجویان آن روز به این موضوع اعتراف دارند. همان سال اولی که وارد دانشگاه شدم ایشان همان روز اولی درس به هر کسی یک رساله دادند که بنویسد. به من رساله‌ای دادند درباره‌ی خواجه نظام‌الملک و ما آن‌خنی هم معرفی کردند. من رساله‌ای در حدود ۳۰۰ - ۲۰۰ صفحه درباره‌ی خواجه نظام‌الملک نوشتم که اگر حالا هم ببخواهم بنویسم زیادت از آن موقع نمی‌نویسم. در سال دوم ایشان به ما فیش نویسی دادند که من تاریخ بیهقی را برای ایشان فیش کردم. بعد از ایشان اگر ببخواهم از کسی اسم ببرم، که خیلی تأثیر روی من گذاشت، مرحوم استاد فروزانفر بود که در دوره دکتری خیلی با ایشان مانوس بودم و ایشان هم به من علاقه‌مند بودند. من مقداری از کلیات شمس را برای ایشان فیش کردم. در سال ۱۳۳۵ وارد فرهنگ شدم یعنی یکسال از دوره لیسانس را گذرانده بودم که به عنوان آموزگار استخدام شدم و دو سال در تهران تدریس کردم. وقتی لیسانس گرفتم، رفته به اصفهان و در حدود ۱۰ سال در دبیرستان هراتی اصفهان درس می‌دادم. در سال ۴۷ تز دکتری خودم را که درباره‌ی ترجمه تفسیر طبری بود گذراندم. استاد رساله من استاد مدرس رضوی بودند. از این کتاب، در حدود یک میلیون فیش از جهات مختلف برداشتم. در همان سال ۴۷ به دانشگاه اصفهان منتقل شدم و در سال ۶۰ که ۲۵ سال کار کرده بودم بازنشسته شدم. چون کارهای علمی خیلی زیادی در پیش داشتم، بیشترین تأثیر را در زندگی ادبی من مرحوم دکتر معین داشتند. من از شیوه تدریس ایشان و از کارهایی که می‌کردند استفاده‌ها بردم. من می‌دیدم که ایشان در هر سطری، هر بیتی سعی می‌کنند کلیدی به دست شاگرد بدهند که بتواند مشکلات کتب دیگر را هم حل بکند. یعنی هدف این نبود که فقط یک لغتی یا یک عبارتی معنی بکنند. من تحت تأثیر ایشان بودم و همان شیوه ایشان را به دانشجویان ارائه می‌دادم. مثلاً در دوره لیسانس که بودیم مرحوم دکتر معین فقط در طی یک سال یک غزل حافظ را برای ما تشریح کردند:

«دست در حلقه آن زلف دو تسانتوان کرد

تکیه بر عهد تو و بساد صیانتوان کرد»
این غزل را ایشان یک سال تمام برای ما تشریح می‌کردند ولی، با تشریح همین یک غزل، ما حافظ را شناختیم با همین یک غزل تمام کلیدهایی را که برای حافظ شناسی لازم است، به دست ما دادند و من خودم هم در یک ترم در دانشکده ادبیات اصفهان، فقط یک غزل حافظ را رسیدم که به آن شیوه تدریس کنم.

دانشجو که بودم زبان عربی تقریباً کامل بود یعنی خیلی علاقه‌مند بودم که زبان عربی را خوب بدانم چون فهمیده بودم که تا کس به زبان عربی مسلط نباشد به ادبیات فارسی نمی‌تواند مسلط باشد. در زبان عربی، کلاس استاد بدیع‌الزمانی کردستانی برای من خیلی جالب بود. آن‌ماه، آن حافظه، آن قدرت بیان - آن احاطه کامل که به ادبیات عرب داشتند، باعث می‌شد که من احساس بکنم که چیزی نمی‌دانم. می‌رفتم مطالعه می‌کردم. جالب این بود که مثلاً یک شعر نو از یک شاعر عرب در یکی از مجلات مصر که به دست ما می‌رسید، می‌خواندیم ولی نمی‌فهمیدیم می‌خواهد چه بگوید. می‌رفتم پیش استاد، می‌دیدیم که همان شعر نو را استاد بدیع‌الزمانی قبل از ما مطالعه کرده است. خوب، این تأثیر داشت فهمیدیم به کلاس که می‌رویم باید همان‌طور باشیم، یعنی جلوتر از دانشجو. در اینجا باید از مرحوم دکتر هوشیار هم نام ببرم که کلاس تعلیم و تربیت او و واقعاً کلاس تعلیم و تربیت بود. آدم را زیور و می‌کرد. حتی آن زمانی که ما برای تمرین دبیری می‌رفتیم... پادم هست ایشان ما را برای تمرین دبیری به دبیرستان البرز می‌بردند. روزی یک کتاب بدیع و عروض و قافیه به من دادند و فرمودند باید ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر در کلاس چهارم ادبی دبیرستان البرز درس بدهی. من سعی کردم وقت‌شناس باشم درست سر ساعت ۲/۳۰ دستگیره در کلاس چهارم ادبی را گرداندم و رفتم نوبی کلاس یکی از بسجه‌ها برپایی گفت و من هم کینی داشتم گذاشتم روی میز و ایستادم یک وقت از ته کلاس آقای دکتر هوشیار گفتند: «تا حالا ۳ تا اشتباه» در همین قدم اول، روحیه من ضعیف شد که چه چوری درس بدهم؟ بعد شروع کردم به سؤال کردن. ایشان هم سعی می‌کرد کلاس را برهم بزنند. آن ته کلاس که نشسته بود، راحت نبود. بعد تدریس را شروع کردم. زنگ که زده شد ایشان آمدند و گفتند: «تو وسیله‌داری به خانه بروی؟ گفتیم: «خیر» گفت: «بیا با ماشین من برویم» و رفتیم. نقایص کارم را یکی یکی گفت. گفتیم: همان اول، وارد نشده، گفتید سه تا اشتباه... من چه اشتباهی کردم؟ گفت: اشتباه اولت این بود که تو معلم این کلاس نبودی، اینها می‌دانستند که یک دانشجو می‌آید سر کلاس تدریس می‌کند. در کلاس را که باز کردی سلام نکردی. باید سلام می‌دادی. چون بعضی از آنها هم قد و بعضی از آنها هم سن تو بودند. اشتباه دوم اینست که وقتی آمدی به دانش‌آموزان کلاس نگاه کردی. اگر یکی از آنها جلو پایت بلند نشده بود چکارش می‌کردی؟ اگر می‌گفتی که چرا بلند نشدی می‌گفت عجب آدم متکبر و خودخواهی است، می‌خواهد

جلوایش بلند شویم. اگر نمی‌گفتی، احترام بقیه معلمان را از بین برده بودی. معلم وقتی وارد کلاس می‌شود نباید نگاه کند که کی جلوایش بلند شده و کی بلند نشده. باید حواسش به آن نباشد که اینها اصلاً بلند شدند یا نشدند. اشتباه سوم اینست که وقتی کیفیت را روی میز گذاشتی به اینها نگفتی بفرمایید بنشینید، آنها بعد بدون اجازه تو، نشستند.

دکتر احمدزاد - آقای دکتر شریعت، خواهش می‌کنم از خاطرات دوره تدریس تان در دبیرستان هم برای خوانندگان مجله مطالبی بفرمایید.

دکتر شریعت - عرض کنم حضورتان اگر آدم بخواهد حتی فقط خاطرات جالبش را هم بگوید. خیلی طولانی و زیاد می‌شود. ولی من یکی دو مورد بگویم که شاید به حساب خوانندگان مجله شما مفید باشد. روز اولی که در اصفهان به عنوان دبیر به دبیرستان رفتم، گفتند باید در سال چهارم ادبی (قدیم) تدریس کنی. برنامه‌ای هم به من دادند. من رفتم سر کلاس دیدم یکی از ته کلاس می‌گوید: «شریعت بیا اینجا پهلوی من بنشین.» دیدم یکی از همکلاسیهای من است که در سالهای قبل، چندین سال پشت سر هم رفوزه شده بود، تا حالا در سال چهارم که من معلمش شده‌ام. در وهله اول، از این تعارف، دست و پایم را گم کردم. بعدها، همان همکلاسی قدیم وقتی دید کسی که چند سال پهلوش می‌نشسته و همدرشش بوده، حالا آمده و معلمش شده بقدری در روحیه‌اش تأثیر گذاشت که در بقیه دوران تحصیل شاگرد اول شد و تغییر رشته داد و حالا هم یکی از مهندسی‌ها بنام شده. یکی دیگر از خاطرات گذشته اینکه روزی یکی از دبیران غیبت کرده بود. من فقط در کلاس‌های چهارم و پنجم و ششم تدریس می‌کردم. ناظم مدرسه دید من بیکارم، گفت بروید سر کلاس دوم، عربی دارند. دانش‌آموزان، می‌دانستند که معلم همان مدرسه هستم ولی در سالهای بالا تدریس می‌کنم. رفتم و شروع کردم به درس پرسیدن و بعد از آن، درس‌دان. همین‌طور که مشغول درس‌دان بودم، دیدم یک شاگرد ته کلاس نشسته و حواسش به بیرون کلاس است و دارد شیطنت می‌کند. وقتی درس تمام شد، برای اینکه تنبیهش کرده باشم گفتم: بیا پای تخته و درسی را که من دادم تعریف کن. دیدم این شاگرد از اول تا آخر درس را گفت، خیلی راحت و عالی. حتی شاید بهتر از خود من. تعجب کردم که این شاگرد که گوش نمی‌داد چطور اینقدر حاضر‌الذهن است. اسمش را پرسیدم و بعد از کلاس، موضوع را به ناظم مدرسه گفتم. گفت: این شاگرد فوق‌العاده است. آمریکایی‌ها آمده‌اند و هوشش را اندازه‌گیری کرده‌اند گفتیم:

● اگر معلم نظر مادی دارد اشتباه کرده آمده معلم شده

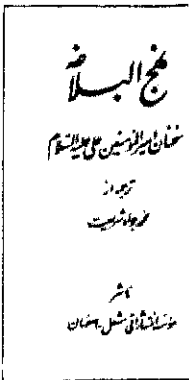
به خاطر این یکی هم شده، یکی دو ساعت درس اضافی در همین کلاس برای من بگذارید. من می‌خواهم بگویم ممکن است در کلاس درس دانش‌آموزی باشد خیلی باهوش و با استعداد، ولی آدم فکر کند که شیطان است. درحالی‌که این شیطان نیست با استعداد است و نمی‌تواند آرام و قرار بگیرد. گاهی بهترین دانش‌آموزان کلاسها، همان شیطانها هستند. معلوم نیست آنهایی که ساکت نشسته‌اند و گوش می‌دهند و کاملاً مطیع هستند، همیشه دانش‌آموزان خوبی باشند. ذوالنور - آقای دکتر، شما معمولاً چه مواد درسی را در دبیرستان تدریس می‌کردید؟

دکتر شریعت - چون علاقه‌مند به دستورزبان بودم، بیشتر دستوردرس می‌دادم. دانشگاه هم که رفتم، بیشتر تدریس دستورزبان به عهده من بود. ولی خوب، محدودیتی نبود. متون فارسی تدریس می‌کردم. عروض و بدیع و قافیه مخصوصاً به عروض خیلی علاقه داشتم. و چون بسا مرحوم دکترمعین محشور بودم، توجه به طرف دستورزبان بود و لغت و زبان عربی زمینه کارهای بعدی‌ام بود اگر توجه بفرمایید بعداً هم خواهم گفت، بیشتر کارم در همین زمینه‌های لغت و دستور و زبان عربی بوده است.

تألیف و تحقیق

استخری: جناب دکتر شریعت، مطالبی که به‌خصوص از نظر تعلیم و تربیت فرمودید خیلی آموزنده و جالب بود. یاد دو سه نفر را تازه فرمودید به‌خصوص مرحوم دکترهوشیار که هرکسی در این مملکت از عهده کار تعلیم و تربیت خوب برآید، باید مستقیم یا غیرمستقیم از ایشان بهره‌ای گرفته باشد. اما در دوره کارتان در دبیرستان، علاوه بر تدریس مطالعه و تألیف و تصنیف و تحقیق هم فرموده‌اید اینها را برای ما بفرمایید دکتر شریعت - عرض کنم یکی از جمله‌هایی که تقریباً در همه ساعتها مرحوم دکترهوشیار می‌فرمودند این بود که: معلم باید دانش‌آموز باشد. این خیلی نکته مهمی است. یعنی واقعاً معلم اگر خود را وقف تعلیم و تربیت کرده است و نظر مادی ندارد (اگر نظر مادی دارد که اصلاً اشتباه کرده آمده معلم شده)، باید از هر لحظه زندگیش برای مطالعه استفاده کند. برای اداره

کردن کلاس، معلم باید باسواد باشد. وقتی معلم می‌رود سرکلاشش، در همان ساعت اول دانش‌آموزان استحاشش می‌کنند. همان ساعت اول سبک سنگین می‌کنند تا ببینند چند مرده حلاج است. اگر ساعت اول را خوب گذرانند، ساعت دوم خودش را باید حفظ کند یعنی باید مطالعه بکند و برود جلو و متوقف نشود. حتی کتاب هم اگر عوض نشود، دوباره مطالعه بکند. اما از تألیفات که سؤال فرمودید. من در دوره دبیرستان، اولین کتابی که تألیف کردم در سال ۱۳۳۹ بود. اسمش را گذاشتم: «املاهای صحیح» حالا مشغول تکمیلش هستم و می‌خواهم دوباره چاپش کنم. وقتی در دبیرستان تدریس می‌کردم، فکر کردم بچه‌ها چرا در املا ضعیف هستند؟ چرا غلط می‌نویسند؟ به این نتیجه رسیدم که یک مقدار مربوط به فصل و وصل کلمات است. یک مقدار راجع به تشدید و همزه و از این حرفهاست. یک مقدار باعث این است که مثلاً یک حرف را با دو، سه، یا چهار نشانه می‌نویسیم. یعنی ث. ص. س/ ز. ذ. ظ. ض... من آمدم و تمام کتابهای درسی را فیش کردم. لغت‌های را که ممکن بود دانش‌آموزان غلط بنویسند دسته‌بندی کردم هر کلمه‌ای را که با «ص» می‌نوشتند، جدا کردم. کلمه‌ای هم که با «س» می‌نوشتند جدا کردم بعد اینها را دسته‌بندی کردم. هم خانواده‌هایش را مرتب کردم. خلاصه، طوری شد که هر دانش‌آموزی که این کتاب را می‌خواند مثلاً می‌فهمید که صدق، صداقت و صادق همه هم خانواده هستند و یاد می‌گرفت و باعث می‌شد که در املا غلطی نداشته باشد. و حتی الان هم دانش‌آموزان سابق من که، خودشان اکنون بجای رسیده‌اند، وقتی بامن برخورد می‌کنند می‌گویند کتاب املاهای صحیح خیلی به درد ما خورد و هنوز هم آن کتاب را داریم.... البته الان آن کتاب با ذهنیات من خیلی فاصله دارد. یعنی خیلی کم و کاست دارد که گفتم مشغول تکمیل آن هستم. دومین کتابی که در همین دوره تدریس در دبیرستان نوشتیم، کتاب «دستور زبان تطبیقی انگلیسی و فارسی» بود که این دوزبان را از نظر دستورزبان تطبیق کردم و نوشتم که آن هم به نظرم در حد خود، کار خوبی بود. مخصوصاً برای دانش‌آموزان. یادگیری گرامر انگلیسی و فارسی را آسان می‌کرد. باز هم در همان سال دو کتاب املا نوشتم که متن‌های مختلفی را از کتب مختلف، جمع کردم و به همان شیوه تألیف املاهای صحیح در زیر هر متنی، مشتقات هر لغت و هم‌خانواده‌هایش، را دادم. این کتاب در دو جلد منتشر شد. بعد یک کتاب لغت نوشتم برای دانش‌آموزان که تمام لغات کتابهای درسی آن روز، در آن بود، که البته کار چندان مهمی نبود یعنی کساری بود که دانش‌آموزان هم



می‌توانستند بکنند. در سال ۴۵ دستور زبان مفصلی نوشتم. (یادم است دو سه سال پس از انتشار این کتاب آقای ذوالنور، کتاب دستورشان را منتشر کردند. دیدم ایشان در کتابشان نوشته‌اند که بهترین بحثی که دربارهٔ مصدرهای ساده و مرکب شده در همین کتاب شریعت است.) بعد از دستور زبان، موضوع کار را عوض کردم و به طرف زبان عربی رفتم. اولین کاری که کردم ترجمهٔ مبادی‌العربیّه جلد چهارم بود آن وقت این کتاب را در دانشگاه می‌خواندند. من خود کتاب را ترجمه کردم. یعنی صرف و نحو را، و هم جواب تمرینهایش را دادم. بلافاصله جلد دوم آن را ترجمه کردم. الآن چاپ یازدهم یا دوازدهم آن منتشر شده. بهر حال من فکر می‌کنم که معلم اگر غافل بماند و مطالعه نداشته باشد، به جایی نخواهد رسید. در جریان کار بودن، برای معلم لازم و واجب است. چه استاد دانشگاه باشد، چه دبیر یا حتی آموزگار. در هر مرحله‌ای که هست، باید از فرصتها استفاده کند: کتاب بخواند، بنویسد.

● معلم باید از نظر تدریس خودش را

هم‌سطح دانش‌آموز کند

تحقیق کند و خلاصه سطح معلومات خودش را بالا ببرد. استخری - توفیق شما در کار تدریس، به این خاطر بوده که هم عالم بودید و هم نحوهٔ ارائهٔ مطالب را خوب می‌دانستید. این دو می‌باید یعنی نحوهٔ ارائهٔ مطلب یک کمی پیچیده است. ممکن است کسی، عالم باشد، ولی قدرت القاء مطلب را نداشته باشد. اگر ممکن است در این زمینه توضیح بیشتری بفرماید. دکتر شریعت - این نکته که فرمودید اتفاقاً خیلی مهم است و من قصد داشتم در قسمت دیگری بگویم که خوشبختانه بلافاصله مطرح شد. کسانی را می‌شناختم که در دبیرستان تدریس می‌کردند و اقرار دارم که فضلشان خیلی بیشتر از من بود ولی کلاس آنان، کلاسی نبود که قابل استفاده باشد. علّتش این بود که اینها خودشان را هم‌سطح دانش‌آموز نمی‌کردند. معلم باید از نظر علمی خودش را هم‌سطح دانش‌آموز کند. هم در حرف زدن و هم در خلاصه و ساده کردن مطلب، یعنی ممکن است که شما یک مطلب علمی را به دانش‌آموزان بگویید و فکر کنید که فهمیده‌اند درحالیکه نفهمیده‌اند. چرا؟ برای اینکه خودتان را پایین نیاوردید هم‌سطح آنها نکردید. در کتابهایی هم که برای دانش‌آموزان تألیف می‌کنید، باید سعی کنید که این

اصل، رعایت شود. اگر برای دانش‌آموز چیزی می‌نویسیم، باید مسئلهٔ پیچیده را ساده بنویسیم.

استخری - دنبالهٔ مطلب همان بحث تألیفات دانشگاهی شما بود یعنی مجموعهٔ آثار شما در دوران فعالیت دانشگاهی تان تألیف و چاپ شده یا در دست تألیف و چاپ است.

دکتر شریعت - من در سال ۴۷ به دانشگاه اصفهان منتقل شدم در همان سال دستور زبان دوم را که مخصوص دانشجویان دانشگاه بود تألیف کردم که اخیراً در آن تجدید نظر کرده‌ام و تجدید چاپ شده است.

سال بعد در همان دانشگاه درسی به اسم «آیین نگارش» گذاشتند و من هم عهده‌دار تدریس آن شدم.

کتابی هم برای این درس تألیف کردم به اسم: «زمینهٔ بحث دربارهٔ آیین نگارش» این کتاب اسامی با همان وضع تجدید چاپ شد - البته با این وضع من راضی نبودم - بخش اول این کتاب دربارهٔ املاهای فارسی است و بخش دومش مربوط به انشاء در حقیقت منتخباتی از ادب معاصر است. در

همین سال کتاب «جمله و جمله سازی» را نوشته که به روسی هم ترجمه شده. یعنی پروفیسور روبینچیک که در دانشگاه مسکو درس می‌دهد، به اصفهان آمد و چند روزی میهمان من بود. رسالهٔ دکتری ایشان دربارهٔ جمله‌های فارسی بود. بحث ما

دو نفر باعث شد که چیزهایی روی کاغذ بیاوریم و کم‌کم تبدیل شد به یک کتاب یعنی همین کتاب «جمله و جمله سازی» که همان سال در اصفهان چاپ شد و بعد ایشان کتاب را به روسی ترجمه کرد در سال ۴۸ و ۴۹، تدریس در دانشگاه با آن

سیستمی که در دانشگاه اصفهان بود، وقتی برای تألیف کتاب باقی نگذاشت البته مقالات متعددی نوشتم که مقداری از مقالات مربوط می‌شد به کتابهای درسی در سال ۴۹ کتاب دستور زبان را با تجدید نظر منتشر کردم. بعد در دانشگاه

اصفهان، قرار شد درسی به اسم «متون فارسی» باشد و آثار خواجه عبدالله انصاری انتخاب شد. دیدم که در این زمینه چیزی نیست البته کتابهای خواجه عبدالله انصاری چاپ شده بود، ولی متنی نبود که قابل اطمینان باشد و بتوانم از آن

استفاده کنم. این بود که نسخه‌های خطی را بدست آوردم و کتابی منتشر کردم به اسم «سخنان پیر هرات» که به چاپ چهارم رسیده است. در سال ۵۲ به انگلستان رفتم و در آنجا تدریس ادبیات زبان فارسی در دانشگاه درهام انگلیس را به عهده گرفتم ولی تدریس ادبیات در آنجا چیزی بود در حد

کلاسهای راهنمایی لذا وقت زیادی نمی‌گرفت پنج - شش